

حکمرانی فرهنگی در نظام اسلامی

مهدی مزینانی^۱

چکیده

هدف تحقیق حاضر، بررسی مسئولیت و نقش دولت اسلامی در حوزه‌ی فرهنگ از منظر آموزه‌های حکمرانی و سازه‌های مفهومی همانند آن (سیاست‌گذاری، مهندسی، مدیریت) است. مسأله‌ی تحقیق، شناسایی نقش بایسته یا اولویت‌دار برای نظام اسلامی در قبال فرهنگ و سوال تحقیق از چگونگی اداره‌ی امور عمومی در حوزه‌ی فرهنگ است. روش تحقیق، تحلیل محتوای بیانات امام خمینی (ره) در کتاب صحیفه می‌باشد. ایشان در مقام فقیه، دغدغه‌دار و پرچمدار حراست از حوزه‌ی فرهنگی اسلامی، رهبری انقلاب فرهنگ ایران و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، محوری‌ترین مرجع برای چنین تحقیقی می‌باشند.

بررسی ۳۳۵ متن استخراج ۶۸ کد غیرتکراری و مقوله‌بندی آنها در ۸ محور نشان می‌دهد نظام اسلامی بسته به بسط ید و مبتنی بر نظریه‌ی ولایت مطلقه‌ی فقیه به‌عنوان زمینه‌ی اصلی طرح و اجرای هرگونه نظریه‌ی حکومتی و مدیریتی در جغرافیای ایران، نخست نسبت به حوزه‌ی فرهنگ و ورود به آن برای هدایت و راهبری، مسئول و مکلف و مجبور است و دوم این تکلیف را در موقعیت‌های گوناگون به اقتضای قدرتی که دارد و وضعیتی که حوزه‌ی فرهنگ دارد بایستی یا می‌تواند به شکل سیاست‌گذاری، مهندسی، مدیریتی یا حکمرانی انجام دهد که مستلزم فرانشی نظام اسلامی در حوزه‌ی فرهنگ است.

کلیدواژگان: حکمرانی فرهنگی، سیاست‌گذاری فرهنگی، مهندسی فرهنگی، مدیریت فرهنگی، نظام اسلامی، اندیشه‌های امام خمینی (ره).

^۱ دانشجوی دوره هفتم مدیریت راهبردی فرهنگی دانشگاه عالی دفاع ملی و مدرس دانشگاه‌های افسری آجا، تهران، ایران.

۱- مقدمه

بهبودسازی سامان زندگی سیاسی و اجتماعی از موضوعات محوری در کانون‌های فکری و اندیشه‌ورزی تاریخ بوده و هست. بجز اندکی چون آنارشیست‌ها که گذار از دولت و کمینه‌سازی کاربست قدرت در سامان بخشی به نظام ارتباطی مردم را پیشنهاد کرده‌اند جریان اصلی و عمده‌ی اندیشه‌ی بشری و حتی وحیانی، مسیر بکارگیری قدرت برای تنظیم روابط مردم با هم، طبیعت و بعضاً خود و خدا را پیش نهاده‌اند. شکل‌های گوناگونی با فرآیندهای مختلف برای توزیع قدرت و تضمین سلامت آن پیشنهاد شده که از قالب‌های تئوکراتیک آن می‌توان امامت و ولایت و از قالب‌های انسانی آن می‌توان دموکراسی و جمهوریت را مثال زد. منظور و مقصود تصریحی یا تلویحی این نظام‌ها دست‌کم در مقام نظر و جدای از آنچه عملاً در پی داشته‌اند بهبودسازی تولید و کاربست قدرت به نفع سامانه‌های اجتماعی بوده است. مفهوم تازه‌ای که در این راستا وارد ادبیات مدیریت سامانه‌های کلان اجتماعی (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و حتی دفاعی — امنیتی) شده حکمرانی (Governance) است. حکمرانی تمامی فرآیندهای حکومت‌داری است که دولت، بازار یا شبکه اجراء می‌کند؛ بر خانواده، قبیله، سازمان رسمی یا غیررسمی یا قلمرو اعمال می‌شود و با اجرای قوانین، هنجارها، قدرت یا زبان جوامع سازمان‌یافته اعمال می‌شود (Bevir، 2013). تا این بخش ظاهراً نمی‌توان تمایزی میان این اصطلاح و اصطلاح غالب در حوزه‌ی سیاسی و مدیریت برای اداره‌ی امور زندگی اجتماعی که عمدتاً ناظر بر حکومت (Government) است در نظر گرفت و البته از همین جا اختلاط‌ها و خلط‌بحث‌هایی بین حکمرانی و حکومت‌داری صورت می‌گیرد اما در حالی که حکومت در پی توزیع قدرت است حکمرانی در پی طراحی فرآیندهایی برای ترکیب‌ی قدرت و مهار بیشتر و بهتر آن می‌باشد. جدای از این، به نظر می‌رسد حکمرانی در پی تغییر و بازتعریف نقش قدرت نیز باشد. بازمهندسی نقش قدرت در حکمرانی، با توجه به خاستگاه آن که مباحث توسعه و سیاست‌گذاری‌های بانگ جهانی بوده، به تولید و انتشار شاخص‌هایی نسبتاً عینی و دارای قابلیت کاربست و عملیاتی انجامیده که در ادبیات مربوط به فراوانی موجود است اما چنین توفیقی در دیگر حوزه‌ها که حکمرانی به آنها ورودهایی داشته از جمله حوزه‌ی فرهنگ به دست نیامده است.

ضعف و شاید خلاء ادبیات این بحث در کنار استغنائی که فرهنگ‌هایی چون فرهنگ ایران اسلامی، داعیه‌دار آن هستند و افزون بر اینها، آرمان‌هایی که بر دانش بومی تکیه و تاکید دارد طرح بحث نسبت حکمرانی و میزان هم‌زیستی آن با مبانی دینی و آموزه‌های اسلامی را همچون دیگر آورده‌ها و فرآورده‌های غیربومی، بایسته می‌سازد و جای طرح پرسشی از این دست که چنین بحثی چه نسبتی با آرمان‌ها و واقعیت‌های جامعه‌ی ما داشته و یا ناظر بر کدامین بخش از مسایل زندگی امروزی ماست یا اینکه ما در این زمینه، چه موضع و منطقی داریم را موجه و قابل دفاع می‌سازد.

۲- بیان مساله

حکمرانی به عنوان مفهوم تازه‌ای که در سطح مدیریت‌های کلان اجتماعی و برای بهبود سامانه‌های اداری و اداره‌ی امور عمومی مطرح شده، چشم‌اندازهای تازه‌ای پیش روی کانون‌های فکری و کارگزاران دیوانی قرار داده تا بتوانند نقش و قدرتی که برآیند آن است را با اثربخشی و کارایی بیشتر و بهتری همراه نمایند. امروزه مردم بیش از گذشته، توان و مطالبه‌ی مشارکت در زندگی جمعی و اداره‌ی امور عمومی را یافته‌اند و قدرت‌ها متمایل یا ناگزیر شده‌اند به مردم یا نمایندگان آنان یا تشکل‌هایی که مردم‌نهاد است سهم و نقشی در (تولید، توزیع و کاربست) قدرت واگذارند. بخشی از این روند با واگذاری اختیارات و بخشی دیگر با بازتعریف نقش‌های پیشین و بازنگری در حوزه‌ها و قلمروهای حضور دولت و قدرت انجام می‌شود.

نظام اسلامی با شکل و خوانشی که در جغرافیای ایران، ظاهر و مستقر شده از گذشته تلاش نموده با بکارگیری سازه‌های مفهومی چون جمهوریت و اسلامیت، عرف و شرع، حکم و قانون، نقش و سهم حکومت و مردم در دایره‌ی قدرت و ساحت اجتماعی را ترسیم و مشخص نماید. هر چند این تلاش‌ها با چالش‌هایی روبرو بوده و شاید بین آنچه نظام خواسته و آنچه توانسته هنوز فاصله باشد اما اصل موضوع و تلاش حکومت برای حرکت در این مسیر را نمی‌توان انکار کرد (زهیری، ۱۳۹۴: ۱۰۱) (عیوضی و مرزبان، ۱۳۹۵). توفیقات نظام در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی برای این تسهیم و تقسیم، متفاوت بوده است. امروزه حوزه‌ی فرهنگ بیش از دیگر حوزه‌ها گرفتار چالش برای تعیین نقش قدرت حاکم است چرا که حوزه‌ی فرهنگ اساساً جزء ماهوی نظام اسلامی با خوانش ولایی آن بوده و این حوزه در

ایجاد و بقای نظام اسلامی، چون خون برای کالبد آدمی است. آرمان‌های نظام نشان می‌دهد فرهنگ، قرار است جان‌مایه‌ی اسلام و آموزه‌های اسلامی را به کالبد نظام و دولت و جامعه و حتی تمدن اسلامی تزریق نموده و حکومت اسلامی را «زمینه‌سازی» و «نهاده‌ینه» نماید. بر همین پایه حکومت ناگزیر و بلکه مکلف است که حضوری بیشینه در حوزه‌ی فرهنگ داشته باشد؛ این در حالی است که بن‌مایه‌ی فرهنگ {دست‌کم در برخی تعاریف و رویکردها به آن}، ارزش‌ها و هنجارها یا نمودها و نمادهایی است که ریشه در عرف و مردم دارد. اصولاً فرهنگ، فرآورده‌ای انسانی و برآمده از هم‌کنش‌های انسانی است و چنین ماهیتی، ورود دولت یا حکومت به حوزه‌ی فرهنگ یا نقشی که قرار است بر عهده گرفته و برای خود تعریف نماید را نیازمند دلیل و استدلال می‌کند. بنابراین دو پرسش بنیادی قابل طرح است: اینکه نقش دولت اسلامی در حوزه‌ی فرهنگ چه باید باشد؟ اینکه مبنای این نقش چیست؟ در واقع دو پرسش یادشده، ناظر بر چگونگی و چرایی نقش دولت در حوزه‌ی فرهنگ است. پاسخ‌های انسانی به این پرسش‌ها نیز متفاوت بوده است: از لیبرالیسم فرهنگی تا مهندسی دفاعی و تدریجی فرهنگی و حتی توتالیتریسم فرهنگی را در این چارچوب می‌توان صورت‌بندی نظری کرد یا نمونه‌های عملی برای آنها شناسایی و معرفی کرد. حکمرانی به‌عنوان پاسخی تازه درباره‌ی نقش حاکمیت در ساحت جامعه، می‌تواند آموزه‌هایی برای طرح دقیق‌تر موضوع یا کاوش آن از نگاهی دیگر که البته تازه و روزآمد است ارائه نماید. از این رو می‌توان چنین پرسشی برای بحث حاضر طرح کرد که:

حکمرانی فرهنگی در نظام اسلامی چگونه باید باشد؟

این پرسش تصریحی، می‌تواند تلویحا و التزاما نیز برای چرایی حکمرانی فرهنگی در نظام اسلامی، آورده‌ها و پاسخی به همراه داشته باشد. در این مسیر، اندیشه‌ی امام راحل (ره)، مورد توجه و تاکید و بهره‌برداری است از جهت نقشی که در بنیان‌گذاری نظام و زیرمجموعه‌های آن داشته، مرجعیتی که برای گام‌های بعدی انقلاب دارند و جایگاهی که در تبیین آموزه‌های اسلامی با رویکردهای حکومتی و حاکمیتی از آن برخوردارند. البته با توجه به ساحت به‌هم‌پیوسته و هم‌افزای اندیشه و عمل امام خمینی (ره) که دست‌کم به استناد رویت و شهرت، نیازمند اثبات نبوده یا امکان پیش‌فرض‌گیری دارد برای گذار به بحث و دستیابی به نتایجی از این کاوش، توجه اجمالی و اجماعی محدود بر چند نکته

بایسته می‌نماید:

یکی اینکه فهم حکمرانی و از جمله حکمرانی فرهنگی در اندیشه‌های امام(ره) بدون توجه به برخی اصول و مبانی، خصوصاً مبانی حکومتی ایشان ممکن نیست چراکه حکمرانی در پیوند با حوزه‌ی سیاست و سپهر قدرت به‌عنوان بخش عمده و جریان اصلی اداره‌ی امور عمومی نظام‌های ملی کنونی می‌باشد.

دوم اینکه اندیشه‌های امام(ره) تنها نظریه و اندیشه نبودند بلکه آمیزه‌ای از آموزه‌ها و آموخته‌ها بودند که سیری از طرح تا اجراء و بازنگری برابر اقتضائات و واقعیات اجتماعی را نمایش می‌دهند. بر این پایه، می‌توان خط سیری برای طرح برخی مفاهیم یا عناصر سازنده‌ی آنها در نظر گرفت که ناگزیر بایستی هم‌خوان و هم‌سو با سیر حرکت انقلاب‌ساز ایشان باشد.

سوم اینکه امام(ره) تجربه‌ای از حاکمیت کمینه‌ی نظام اسلامی به‌عنوان مرجعی دینی تا حاکمیت پیشینه‌ی نظام اسلامی یعنی تصدی مقام ولایت مطلقه‌ی فقیه در نظام جمهوری اسلامی را با خود داشتند. این ویژگی، زمانه‌ی طرح برخی مفاهیم و تاریخ آنها را بایسته و درخور توجه می‌کند.

در این راستا و مستند به گزاره‌های پیش‌گفته، فهم دو کلیدواژه، بایسته است: «بسط‌ید»، «ولایت مطلقه‌ی فقیه». کلیدواژه‌ی نخست به‌توان و امکان اجراء و بالفعل‌سازی مسئولیت‌های دولت یا نظام اسلامی اشاره دارد. در اندیشه‌های فقهی امام(ره)، نظام اسلامی در ساحت زندگی اجتماعی مسئولیت داشته و احکام آن تنها محدود به حوزه‌های فردی نبوده، منوط به ایجاد «بسط‌ید» نیز نیست بلکه بایستی فقیه واجدالشرایط، خود این شرط و مقدمه را نیز با دعوت از مردم و جامعه‌ی ایمانی فراهم آورد اما تا آماده‌شدن این شرایط، فقیه به قدر قدرت و توانی که برخاسته از جایگاه شرعی اوست نسبت به ادای تکالیف بایستی اقدام نماید (رستمیان، ۱۳۷۸: ۳۴۵-۳۴۳). بسط‌ید در یک تقسیم‌بندی می‌تواند سه دامنه داشته باشد: بسط‌ید فردی که در قامت هر فرد فقیه و عالم دینی می‌تواند بالفعل شود. در این دامنه، فقیه که به کسوت فقه آراسته شده به التزام دانش و علم خود، بسط‌یدی داشته یا دارد که متناسب با آن بایستی در نظام فرهنگی، فعال و اثرگذار باشد؛ بسط‌ید اجتماعی که ناظر بر وضعیت علمی و موقعیت اجتماعی فقیه در مقام مرجعیت است و مرجع جمعی یا جماعتی قرار می‌گیرد و همین مقدار، بر دامنه‌ی نفوذ و مسئولیت فرهنگی او افزوده می‌شود؛ بسط‌ید سیاسی که وابسته به موقعیت و

توان سیاسی فقیه است و آن زمانی است که توانسته سهمی تمام یا قابل اعتناء از قدرت سیاسی را کسب نماید و ولایتش در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی، بالفعل شده است. در این موقعیت، فقیه، دامنه‌ی نفوذ و مسئولیتی علی‌الاطلاق به معنای همان مطلقه‌ی ولایت فقیه پیدا می‌کند. کلیدواژه‌ی دوم، خصوصاً وصف اطلاق ولایت فقیه، دایره‌ی ورود و حضور نظام اسلامی یا نمود و نماینده‌ی اصلی و محوری این نظام یعنی فقیه را روشن و مشخص می‌سازد که ناظر بر هر حوزه و ساحتی از زندگی می‌تواند باشد و حوزه‌ی فرهنگ نیز از این موضوع مستثنی نیست.

۳- ادبیات تحقیق

۳-۱- چارچوب مفهومی

«حکمرانی» مفهومی است که در بافت و حوزه‌ی مباحث توسعه و اقتصاد ظهور و رشد پیدا کرد (رضائی، توحیدفام، ۱۳۹۷: ۴۲) اما همچون بسیاری از مفاهیم دیگر، طبعی قلمروگریز داشته و توانسته توانمندی خود برای رویارویی با مسایل و چالش‌های فرابخشی و بخشی در دیگر حوزه‌ها را نمایان سازد. «فرهنگ» از قلمروهایی است که حکمرانی، پیوندی همگن و خوشایند با آن یافته و به سامان‌مندی رویکردهای مدیریتی و هدایتی در این حوزه کمک نموده است. «حکمرانی فرهنگی» همانند بسیاری از میان‌رشته‌ای‌های دیگر که به‌ویژه در حوزه‌ی علوم انسانی طرح و توسعه یافته‌اند دوران رشد و تکوین خود را می‌گذرانند از این رو مفهومی بسیط و یکپارچه نیست که بتوان تعریفی جدا و اجماعی از آن ارایه داد بلکه نیاز به کالبدشکافی دوسویه است تا مشخص شود «منظور از» و «تعریف» این مفهوم چیست. به دیگر سخن، در یک گام بایستی اجزایی که این مفهوم ترکیبی را می‌سازند مورد تعریف و شناسایی قرار گرفته و سپس با ترکیب آنها، تعریفی اجمالی یا اجماعی از آن به دست داد.

سازه‌ی ناساز در این رویکرد بیش از حکمرانی، فرهنگ است که تقریباً تمامی فرهنگ‌پژوهان دیباچه‌ی بحث‌های خود درباره‌ی این مفهوم را با وصف‌هایی چون بگرنج (Williams)، (۱۹۷۶)، ناممکن برای تعریف (پهلوان، ۱۳۸۸: ۶۸)، نادقیق یا تعریف نشده (بارکر، ۱۳۸۷: ۱۰۷) آغاز می‌کنند و معتقدند «از فرهنگ، تعاریف متعددی ارایه شده که محدود به بازی‌های زبانی نیست، در تعاریف مطرح شده، معانی

متعددی مورد نظر است که شناسایی فرهنگ با هر یک از آنها به دستاوردهای متفاوتی منجر می‌شود» (موسی پور، ۱۳۹۲: ۸). بر همین پایه شاید این گزاره درست باشد که: «نباید از چیستی فرهنگ سوال کرد بلکه باید چگونگی کاربرد زبان فرهنگ و مقاصد نهفته در آن را مورد بررسی قرار داد» (بارکر، ۱۳۸۷: ۱۰۸). در این صورت مساله از چیستی فرهنگ به انتخاب تعریف مناسب از فرهنگ تغییر می‌یابد. انتخاب مناسب در گرو کاربرد و مقصد و مقصود از کاربست آن است. در این راستا و برای بحثی چون حکمرانی (Governance) که برابر اصل تبادر برای اهل تدبیر و آشنا به معانی واژگان و بحث‌های سیاسی و حکومتی، با «اداره کردن» و «کاربست قدرت» و «حوزه‌ی عمومی» پیوند می‌یابد فرهنگ نمی‌تواند در تعاریفی بکار گرفته شود که قدرت در پیدایش و هدایت و تقویت آن نقشی ندارد (مانند برخی تعریف‌های روان‌شناختی یا هنجاری از فرهنگ) اما اینکه چه تعریفی برای آن مناسب و سازگار باشد مبتنی بر تعریفی می‌شود که از حکمرانی می‌توان یا بایست ارایه داد.

می‌توان حکمرانی خوب را «اعمال قدرت اقتصادی، سیاسی و اداری بر اساس قانون، پاسخگویی و اثربخشی» (میدری و خیرخواهان، ۱۳۸۳: ۲۷) دانست. نهادهای گوناگونی که عمدتاً با عنوان تشکیلات حاکمه از آنها یاد می‌شود می‌توانند حکمرانی کنند. رسمی‌ترین نوع این نهادها دولت است که سازمان و مسئولیت اصلی‌اش تصمیم‌گیری مربوط و تصویب قوانین در سیستم‌های جغرافیایی سیاسی (ایالت‌ها یا کشورها) است (رجائی، ۱۳۹۶: ۲۶). حکمرانی بیشتر یک سازه‌ی مفهومی است تا یک ایدئولوژی یا نظریه‌ی مدیریت/اداره‌ی امور عمومی / سیاست‌گذاری. این سازه‌ی مفهومی را بیشتر با شاخص‌هایش می‌شناسند. برخی از شاخص‌های شناخته شده‌ی حکمرانی را می‌توان در جدول شماره‌ی ۱ ملاحظه کرد.

جدول ۱: تحلیل حکمرانی برپایه‌ی شاخصه‌ها در برخی از دیدگاه‌ها

منبع	برنامه توسعه سازمان ملل	بانک جهانی	اجتماعی ملل متحد در آسیا و اقیانوسیه	کافمن و همکاران
سال	۱۹۹۷	۲۰۰۵	۲۰۰۴	۲۰۰۲

حاکمیت قانون ^۱	حاکمیت قانون	حاکمیت قانون	حاکمیت قانون
شفافیت ^۲	شفافیت	*	*
مسئولیت پذیری ^۳	مسئولیت پذیری،	حق اظهار نظر و پاسخگویی ^۵	آزادی شهروندان
پاسخگویی ^۴	پاسخگویی	و پاسخگویی ^۵	برای اظهار نظر و پاسخگوبودن دولتمردان
مشارکت ^۶	مشارکت،	*	*
مشارکت ^۶	مشارکت،	کارایی و اثربخشی	دولتمردان
اثربخشی و کارایی ^۷	کارایی و اثربخشی	دولت در انجام وظایف محوله	کارآمدی دولت
اجماع مداری ^۸	اجماع محوری	*	*
عدالت	عادلانه و فراگیر	*	*

شاخص‌ها و فراوانی آنها

- Rule of Law ۱

2 - Transparency

3 - Responsiveness

4 - Accountability

5 - Voice and Accountability

6 - Participation

7 - Effectiveness and Efficiency

8 - Consensus Orientation

ثبات سیاسی	
بی‌ثباتی سیاسی	* و عدم خشونت ^۱
کیفیت قوانین	بارمالی مقررات:
تنظیمی	* مقررات اضافی و هزینه‌های آن
کنترل فساد	* کنترل فساد
*	* دیدگاه استراتژیک ^۲

با این تعریف و تعریف‌های دیگری که از حکمرانی شده و می‌توان نسبت آنها با یکدیگر را دست‌کم عموم و خصوص من‌وجه با دامنه‌ی اشتراکات بالا در نظر گرفت «حکمرانی فرهنگی» نیز امکان شناسایی و تعریف پیدا می‌کند. مون (۲۰۰۱) معتقد است حکمرانی فرهنگی یعنی: «مداخله مستقیم و غیرمستقیم دولت در ارتقاء و اجرای برنامه‌های سازمان‌های فرهنگی (مانند موزه‌ها) که در یک قلمرو جغرافیایی خاص قرار دارند از طریق ترتیبات اجرائی و مالی ویژه (شامل: تخصیص درصد مشخصی از فروش یا مالیات بر درآمد برای حمایت از فعالیت‌ها و سازمان‌های فرهنگی). حکمرانی فرهنگی غالباً بر فرهنگ عالی یا هنر متعالی^۳ تاکید دارد». سراکار و همکارانش^۴ (۲۰۱۴) با شکست مفهوم مرکب «حکمرانی فرهنگی» به «حکمرانی» و «فرهنگ» دو معنی برای آن برداشت می‌کنند: (۱) رویکردهای جدید به

1 - Political Instability and Violence

2 - Strategic Vision

3 - "high" culture or "fine arts,"

4 - Srakar, Čopič, & Portolés

صورت‌بندی^۱ و اجرای سیاست‌های فرهنگی بخشی که طی هم‌کنش دولت، جامعه‌ی مدنی و بازار شکل می‌گیرد و (۲) بهبود راهبری و نظارت بر سازمان‌های فرهنگی به‌گونه‌ای که عملکرد سازمان‌های فرهنگی کارآ، تخصصی، مستقل و شفاف^۲ شود.

تعریف‌های یادشده از جهت ترکیب‌شناسی و با توجه به وجه وصفی واژه‌ی «فرهنگی» در ترکیب «حکمرانی فرهنگی» قابل تامل به نظر می‌رسد و ظاهراً با ترکیب اضافی «حکمرانی فرهنگ» هم‌خوانی بیشتری دارند. از این رو شاید دیدگاه‌های اشمیت (2011) برای فهم حکمرانی فرهنگی، مناسب‌تر باشد. او نیز دو نگاه به حکمرانی فرهنگی را مطرح می‌کند:

۱- نگاه به فرهنگ به عنوان کلیتی که جامعه و محیط اجتماعی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. در این نگاه، پیوند فرهنگ با قدرت و هم‌کنش آنها برای شکل‌دهی به یکدیگر مورد توجه است.

۲- مفهومی بخشی از حکمرانی فرهنگی در نگاهی محدودتر که حکمرانی فرهنگ نامیده می‌شود به‌عنوان سیاست‌گذاری فرهنگی حکومت مبتنی بر رابطه‌ی فرهنگ و مدیریت دولتی (اداره امور عمومی) فهمیده می‌شود.

نگاهی به تعریف‌های یادشده، تبیین نسبت چند مفهوم مرتبط با «چگونگی اعمال اراده‌ی حاکمیت در حوزه‌ی فرهنگ» را بایسته می‌سازد چرا که حکمرانی فرهنگی در تعریف‌های پیش‌گفته، گاه لفظی و گاه مفهومی، به آنها نزدیک یا حتی بر آنها منطبق می‌شود. سیاست‌گذاری فرهنگی^۳، مهندسی فرهنگی^۴، مدیریت فرهنگی^۵ و برنامه‌ریزی فرهنگی^۶ از این دست است.

1 - formulation

2- efficiently - expertly- independently- and transparently

3- cultural policy

4- cultural engineering

5- cultural management

6- cultural planning

نخستین سازه‌ی مفهومی یعنی سیاست‌گذاری فرهنگی، به جهت واژه‌شناختی، پیوند با قدرت و سیاست را تداعی و متبادر می‌کند. سیاست را تصمیم‌پایا که از سوی یک منبع دارای اقتدار مانند یک دولت، یک شرکت یا رئیس یک خانواده اتخاذ می‌شود (شافریتز و کریستوفر پی، ۱۳۹۰: ۴۱) تعریف کرده‌اند و سیاست‌گذاری را طراحی و برنامه‌ریزی روش‌ها و راه‌هایی برای دستیابی به اهداف معین در زمینه‌های مشخص دانسته‌اند. در تعریف دیگر، به معنی هر آنچه که حکومت تصمیم به انجام یا عدم انجام آن می‌گیرد آمده است (وحید، ۱۳۸۶: ۲۸۸). با این تعاریف، سیاست‌گذاری فرهنگی عبارت است از تجلی اراده‌ی حکومت برای قانون‌گذاری و اجرای مجموعه‌ای از ابزارها، اهداف و اصول منسجم تا از نمودهای فرهنگی کشور حمایت نموده و آنها را رشد دهد. (THE ARTS AND CANADA'S CULTURAL POLICY, 1999) نیز، گفته شده، سیاست‌گذاری فرهنگی به طور کلی دلالت بر اقدامات حکومتی دارد که برای تشویق و حمایت از فعالیت‌های حوزه‌های موسوم به فرهنگی در پیش گرفته می‌شود. (online: n.d.), (thecanadianencyclopedia

سازه‌ی دوم که البته عمدتاً می‌تواند گفتمانی ایرانی شمرده شود مهندسی فرهنگی است که برابر تعریف سند نقشه‌ی مهندسی فرهنگی، برآمده از مهندسی فرهنگ می‌باشد. در این سند مهندسی فرهنگ فرایند بازشناسی، آسیب‌شناسی، پالایش و ارتقاءبخشی فرهنگ و جهت‌دهی آن بر پایه هویت اصیل اسلامی - ایرانی با توجه به مقتضیات و شرایط ملی و جهانی تعریف شده و مهندسی فرهنگی به فرایند بازطراحی، اصلاح و ارتقاء شئون و مناسبات نظام‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور بر اساس فرهنگ مهندسی‌شده با توجه به شرایط، ویژگی‌ها و مقتضیات ملی و جهانی اطلاق شده است (نقشه مهندسی فرهنگی کشور، ۱۳۹۲).

سازه‌ی مفهومی آخر یعنی مدیریت فرهنگی نیز برآیند مهندسی فرهنگی و به عنوان مرحله‌ای از آن می‌تواند باشد. مدیریت فرهنگی به مفهوم مدیریت با رویکرد فرهنگی است و در این مفهوم، اهداف را براساس رویکرد فرهنگی تعیین می‌کند. در جامعه و سازمانی که مدیریت با رویکرد فرهنگی مادی و غیر الهی اعمال می‌شود اهداف اصلی، اهداف مادی و اقتصادی و تأکید بر نیازهای بعد طبیعت و بعد حیوانی است. ولی در جامعه و سازمانی که مدیریت با رویکرد فرهنگی الهی و انسانی اعمال می‌شود، اهداف اصلی، اهداف الهی و انسانی بوده و تأکید بر تأمین نیازهای بعد انسانی انسان علاوه بر تأمین

نیازهای بعد طبیعت بوده و در پی تامین آرامش انسان علاوه بر تامین آسایش اوست (ناظمی اردکانی، ۱۳۹۷).

مدیریت فرهنگی می‌تواند دو سطح تاکتیکی و راهبردی داشته باشد. در سطح تاکتیکی عمدتاً ناظر بر مدیریت امور یا فعالیت‌های فرهنگی است. امور فرهنگی را می‌توان کلیه اموری که به واسطه آنها، دسته‌ای از نمودهای فرهنگی و مخاطبان در معرض هم‌دیگر قرار می‌گیرند و از این طریق، احتمال شکل‌گیری باورهای فرهنگی خاصی در مخاطبان افزایش می‌یابد، نامید (زرزاعی رضایی، ۱۳۹۶). مدیریت راهبردی فرهنگی به فرایند تدوین، تصویب و اعمال راهبردهای کلان فرهنگی، سازمان‌دهی و تقسیم کار ملی و نظارت و ارزیابی راهبردی در نظام‌های مختلف کشور با توجه به رهیافت‌های مهندسی فرهنگ و مهندسی فرهنگی و مقتضیات ملی و جهانی دلالت دارد (نقشه مهندسی فرهنگی کشور، ۱۳۹۲). در مدیریت راهبردی فرهنگی کشور، کارکردهای اصلی عبارتست از تعیین اهداف اصلی و ترسیم چشم‌انداز در افق زمانی معین، تعیین سیاست کلی بر اساس آرمان‌ها و ارائه راهبردها با توجه به ضعف‌ها و قوت‌های محیط داخلی و تهدیدات و فرصت‌های محیط خارجی و سپس ارزیابی استراتژیک و تعیین میزان تحقق اهداف توسط هر یک از نظام‌های اصلی. در مدیریت راهبردی فرهنگی، باید رویکردی نوین در مدیریت راهبردی اعمال شود. زیرا این مفهوم مدیریت مبتنی بر فرهنگی است که در این فرهنگ وضعیت آرمانی و مطلوب تعریف می‌شود (ناظمی، ۱۳۹۷: ۸۰).

با توجه به آنچه طرح و بحث شد چند نکته می‌توان برداشت کرد:

اینکه ظاهراً اصل ورود دولت یا حاکمیت یا قدرت سیاسی به بخش فرهنگ، گریزناپذیر است البته دلایل و مبانی هر قدرتی در این بخش متفاوت است و همچنین ورود با اختیار یا از روی ناچاری و در وضعیت اضطرار نیز می‌تواند نسبت به بازیگران تراز ملی یا فراملی متفاوت باشد.

نکته‌ی دیگر اینکه سازه‌های مفهومی، ابزارهای قدرت برای سوبخشی به نگرش‌های اتباع جامعه می‌باشد و جهان هم‌چنان که در حوزه‌ی فناوری‌های سخت، پیشرفت‌هایی شگرف داشته و ابزارهایی با دقت بیشتر، کارایی بالاتر و حجم کمتر را می‌سازد در سازه‌های مفهومی نیز به‌ویژه آنها که در خدمت قدرت و تثبیت سیاست هستند دست‌کم آنها که با جهان و ذهنیت انسانی سروکار دارد به سمت

واژه‌هایی می‌رود که رویه‌های سخت قدرت را پوشانده؛ سهم مردم را هرچندظاهری، در تولید و توزیع و مصرف قدرت افزایش داده و البته قدرت را با اثربخشی بالاتر و اثرگذاری بیشتر در ضریب ایدئولوژیک، هزینه نماید.

نکنته‌ی سوم اینکه مفاهیم یادشده در فرآیندی تکاملی، خلق شده و بکار رفته است. بر این پایه، هر یک نسبت به دیگری، تکامل بیشتری یافته و البته همانندی‌هایی نیز با آنها دارد. برآیند چنین فرآیندی، ناامکانی مرزگذاری بین این مفاهیم و امکان کاربست آن برای تحلیل و سنجش است. بر همین پایه در تعیین نقش دولت‌ها یا قدرت سیاسی در هر نظامی و از جمله نظام اسلامی در حوزه‌ی فرهنگ، بایستی در پی شناسایی گفتمان برتر و مسلط یا کاربست غالب این سازه‌های مفهومی بود.

۲-۳- پیشینه

در جامعه ما، فرهنگ در حوزه علم و بررسی‌های دانشگاهی، پرشدت و گسترده دنبال و مطالعه می‌شود، اما عمر چندانی از این توجه نگذشته و به همین دلیل، حجم ادبیات و آثار علمی مرتبط با آن نیز توزیع یکسانی ندارد. مناسبات فرهنگ و دولت از دیدگاه امام (ره) از حوزه‌هایی است که ادبیات مورد نیاز درباره آن تولید نشده است. برخی پژوهش‌ها در این زمینه عبارت‌اند از:

افتخاری و باباخانی (۱۳۹۵) در مقاله «سیاست و فرهنگ: شاخص‌های سیاست‌گذاری فرهنگی از دیدگاه امام خمینی(ره)» که با روش تحلیل داده‌بنیاد انجام شده، کوشیده‌اند به این پرسش اصلی پاسخ دهند که اصول حاکم بر سیاست‌گذاری فرهنگ در جامعه ایران کدام‌اند؟ بررسی آنها درمجموع، چهار شاخص ماهیتی، نگرشی، حق‌محوری و هویتی، و ذیل هر یک، چهار اصل را به‌عنوان اصول سیاست‌گذاری فرهنگی از نگاه امام خمینی(ره) معرفی کرده است.

مقاله یادشده بر شاخص‌ها متمرکز بوده و نقش دولت را بررسی نکرده است. به عبارت دیگر، شاخص‌یابی و شاخص‌گذاری، تنها برای بحث ارزیابی که مرحله‌ای متأخر از تعریف نقش و نقش‌آفرینی است، قرار دارد به همین دلیل با مقاله حاضر فاصله دارد.

لک‌زایی و اسفنیار (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان «مناسبات فرهنگ و سیاست از دیدگاه امام خمینی(ره)» به این نتیجه رسیده‌اند که با بررسی محتوای اندیشه امام (ره)، بر اساس نظریه دو فطرت، جایگاه

فرهنگ و سیاست، به عنوان امری بنیادین تعریف می‌شود. در این نگرش، امام یا رهبر قبل از تشکیل حکومت، کار فرهنگی می‌کند تا جامعه استعداد پذیرش پیدا کند.

این مقاله روش کار خود را بیان نکرده و از جهت نتیجه نیز ناظر بر نقش دولت در مرحله قبل از تشکیل و تأسیس دولت است و از این جهت با محور بحث تحقیق حاضر که نقش دولت اسلامی در مرحله تأسیس و فعالیت است، تفاوت دارد.

خان محمدی (۱۳۸۶) در مقاله «دولت و سیاست‌گذاری فرهنگی از دیدگاه امام خمینی (ره)» نسبت مؤلفه‌های خودباوری، قانون‌گرایی، نقش مردم، حدود دخالت دولت، کرامت انسانی و مبانی اسلام را با سیاست‌گذاری فرهنگی بررسی کرده است.

سکوت مقاله در خصوص روش تحقیق و چرایی انتخاب مؤلفه‌های یادشده، یافته‌های آن را به لحاظ اعتبار، قابل اعتماد نمی‌کند.

معدود تحقیقات موجود، یا به جهت روشی مشکل دارند یا به جایگاه و رابطه‌ای غیر از آنچه این مقاله مورد توجه قرار داده، پرداخته‌اند.

۴- روش

۴-۱- کلیات

تحقیق حاضر، از جهت نوع، کیفی بوده و با روش تحلیل محتوا انجام شده است. «تحلیل محتوا، روشی است برای جمع‌آوری اطلاعات در مورد واقعیت اجتماعی که در آن از مشخصه‌های یک متن ثبت شده (بارز) در مورد مشخصه‌های یک متن ثبت نشده (غیربارز) نتیجه‌گیری می‌شود» (مرتن، ۱۹۸۳ به نقل از: محمدی مهر، ۱۳۸۷: ۲۸)

روش تحلیل محتوای کیفی با دو رهیافت انجام می‌شود: قیاسی و استقرایی. در رهیافت استقرایی، مراحل نوعی این روش عبارتند از: آماده‌سازی داده‌ها؛ تعریف واحد تحلیل؛ تعیین طرح کدبندی، کدبندی کل متن؛ ارزیابی هم‌سازی مقوله‌ها؛ استنتاج از داده‌های کدبندی شده؛ گزارش روش‌ها و یافته‌ها.

فرآیند اجرای این روش با رهیافت استقرایی به شرح تصویر شماره ۱ است:



شکل ۱: فرآیند اجرای روش تحلیل محتوای کیفی (محمدپور، ۱۳۹۲: ج ۲، ۱۰۳)

۴-۲- روش گردآوری و تحلیل داده‌ها

در راستای روش تحقیق پیش گفته، تمامی سخنان و بیانات و مکتوبات مندرج در صحیفه‌ی امام خمینی^(۵) که کلیدواژه‌های «فرهنگ» یا «فرهنگی» یا «فرهنگیان» داشتند به عنوان واحد مطالعه، انتخاب و مورد بررسی و تحلیل قرار گرفتند. در مجموع ۳۳۵ متن که بیشتر سخنرانی بودند مطالعه و بررسی شدند. در هر متن، واحدهای تحلیل، شناسایی و در سیاق متن، تعیین معنا و تحدید مفهوم شدند. در این فرآیند برای هر یافته، یک برجسب که بیشتر از واژه‌های موجود در متن بودند انتخاب و برای هر برجسب یک کد تخصیص یافت که با نشان اختصاری C مشخص شد و برای هر کد نیز یک شماره اختصاص یافت. ۳۷۰ کد به دست آمد. در مرحله‌ی بعدی با توجه به رویکرد تحقیق که کیفی بوده و ابعاد کمی مد نظر نبود کدهای تکراری حذف شده و هم‌سازی مفهوم‌های همانند در قالب مقوله‌گذاری انجام شد. مبنای کار در این بخش، هم‌سازی مقوله‌ها با توجه به نزدیکی و قرابت واژگانی یا معنایی با یکی از نقش‌های اصلی و کلیدی حاکمیت در حوزه‌ی فرهنگ بوده است. بر این پایه، رفت و برگشت‌هایی به ادبیات بحث و عرضه‌ی مفاهیم به تعاریف و نقش‌های تعریف شده برای حاکمیت که تفصیلاً در بخش ادبیات به بحث گذاشته شده بود صورت گرفت. تعداد کدها به ۶۸ مورد کاهش یافت و ۸ مقوله شکل گرفت که به شرح جدول شماره‌ی ۲ می‌باشد.

جدول ۲: مفاهیم و مقوله‌های فرهنگی در واحدهای مورد تحلیل

مقوله‌ی پایه	مقوله	مفهوم	کد
فراتر از و و	سیاست‌گذاری	پایش امنیت فرهنگ،	c10، c5، c4، c1،
	فرهنگی	تأمین و حفظ استقلال فرهنگی،	c19، c16، c14

c24، c27، c29، استقلال فرهنگ، تامین آزادی فرهنگی، قطع
 ،c61 سلطه‌ی فرهنگی، حراست فرهنگی، تامین و
 حفظ استقلال فرهنگی، استقلال فرهنگی، دفاع
 فرهنگی،

مولدسازی فرهنگ، تطبیق فرهنگ با دین،
 اصلاح فرهنگی، تطبیق فرهنگ با شرع و حق،
 ساخت فرهنگ خودی، برنامه‌ریزی فرهنگی از
 ، c2، c6، c7 ،
 سوی عقلای قوم، پیشرفت فرهنگی، پالایش
 c3، c18، c20
 فرهنگی، پاکسازی فرهنگی، اصلاح فرهنگ،
 ، c23، c25، c31
 بازسازی فرهنگی، خوداتکایی فرهنگی،
 ، c35، c39، c46
 خودیابی فرهنگی، تصفیه‌ی فرهنگی،
 ، c47، c48، c49
 خودکفایی فرهنگی، تصفیه و بازسازی فرهنگ،
 ، c50، c51، c52
 ترمیم خسارت‌های فرهنگی، برنامه‌ریزی برای
 ، c54، c55، c56
 خودکفایی فرهنگی، زمینه‌سازی برای
 ، c58، c60، c62
 خودسازی فرهنگی، تعیین اولویت‌های فرهنگی،
 مصون‌سازی فرهنگی، انقلاب فرهنگی، گسترش
 فرهنگ اسلامی، برقراری عدالت فرهنگی،

برنامه‌ریزی فرهنگی

مدیریت فرهنگی

جلب مشارکت فراملی فرهنگی، جلب مشارکت
 ، c8، c12، c11 ،
 فرهنگی مردم، کاربست فرهنگ برای تربیت
 ، c15، c22، c30،
 مدیر، کاربست فرهنگ برای تربیت نسلی،
 ، c59، c40
 مردم‌سالاری فرهنگی، جلب مشارکت فرهنگی،
 تشکیل جبهه‌ی فرهنگی،

سامان‌دهی اجرایی

ترویج فرهنگی	آگاه‌سازی در حوزه‌ی فرهنگ، رشد آگاهی فرهنگی،	c21 c26
	مهندسی	مبدائیت فرهنگ، تکریم فرهنگ، اساس بودن
فرهنگی	فرهنگ، در راس بودن فرهنگ،	c53
	تحول فرهنگی، تحول اسلامی فرهنگ، تحول	
مدیریت	فرهنگ به فرهنگ انسان‌ساز، اسلامی‌سازی	c34، c33، c32
راهبردی	فرهنگ، بارآوردن فرهنگ برای مفید بودن	c42، c41، c37
فرهنگی	به حال ملت، فرهنگ آگاهی‌بخش، فرهنگ تربیت‌کننده، فرهنگ استقلال،	c45، c44، c43
	تقویت فرهنگ، آماده‌سازی مراکز تولید و رشد فرهنگی، تامین حواجج فرهنگی، بهره‌گیری از ظرفیت‌های فرهنگی، قانون‌گذاری فرهنگی،	c57، c28، c9
حکمرانی	زمینه‌سازی برای برقراری عدالت در مشارکت فرهنگی، جنسیت‌زدایی از مشارکت فرهنگی،	c65، c64، c63
فرهنگی	ارتقاء فرهنگی گروه‌های آسیب‌پذیر، توجه به سیاست‌های زیربنایی فرهنگی،	c68، c67، c66

۵- یافته‌ها

حکمرانی فرهنگی در نظام اسلامی می‌تواند دو مفهوم محدود و عام داشته باشد. در مفهوم محدود آن به همان معنای رایج و شایع در ادبیات حکمرانی نزدیک می‌شود. در مفهوم گسترده، وجهی ممتاز و متمایز به خود می‌گیرد. در این مفهوم صرفاً و ظاهراً شفافیت و حاکمیت قانون و افزایش اثربخشی با واگذاری اطلاعات و نقش‌ها به مردم و بازیگران نهادی، محور و محدوده‌ی حکمرانی نیست بلکه انتخاب نقشی از نقش‌های ممکن و التزام به اقتضائات هر نقش، محوریت و موضوعیت دارد. این اجزاء،

ترتیب ارزشی یا تقدم ژتبی ندارند بلکه هر يك در جایگاه خود و بسته به کاربرستی که پیدا می‌کنند ارزش و تقدم و اولویت می‌یابند. تبیین این یافته با تشریح اجزای آن، بیشتر ممکن است.

۱-۵- سیاست‌گذاری فرهنگی

توجه به نقش‌آفرینی دولت‌ها در این چارچوب مفهومی نشان می‌دهد یا امکان طرح این داعیه را فراهم می‌سازد که سیاست‌گذاری بیشتر در خدمت کاربرست فرهنگ برای تولید و توجیه قدرت است تا خدمت به فرهنگ برای تعالی آن. اگرچه گاهی چنین رابطه‌ای هم طرح و برقرار می‌شود در نهایت آورده‌های فرهنگ برای اثبات کارآمدی، فرهیختگی و روشنفکر بودن قدرت حاکم هزینه می‌شود.

نظام اسلامی در جایگاه سیاست‌گذاری فرهنگی با توجه به کلیدواژه‌هایی که محتوای این سازه‌ی مفهومی را در اندیشه‌های امام (ره)، گویا و پویا می‌کنند از سیاست برای فرهنگ هزینه می‌کند یا چنین باید کند. در این راستا، فرهنگ همانند بیکره‌ای انسانی و همچون بخشی از بیکره‌ی جامعه، حقوق بنیادینی پیدا می‌کند که نظام اسلامی بایستی نسبت به تامین و تضمین آن قیام کند. استقلال، آزادی، امنیت، مراقبت و پاسداشت سلامت و کارآمدی فرهنگ از حقوق کمینه‌ای است که فرهنگ در ساحت سیاست و قدرت نظام اسلامی می‌یابد.

۲-۵- مدیریت فرهنگی

نظام اسلامی ذاتا و بالاصاله، ریشه در اهدافی دارد که وحی و مبانی و حیانی برای آن ترسیم نموده و نیاز و خواست مردم، به‌ویژه آن‌گاه که مبتنی بر فطرت ایشان نبوده باشد بایستی هم‌سو با آن اهداف شود (حسینی تاش و واثق، ۱۳۹۳). در این فرآیند، نقش نظام از آمریت به عاملیت تغییر یافته و بایستی بسته به توان و امکان، منابع و توانمندی‌های خود را بکارگیرد تا نیازها و اهداف با هم منطبق شده و نظام اسلامی به ماهیت کارگزاری خود نزدیک شود. در این بخش، صرف ورود و اقدام کافی نبوده و نظام اسلامی بایستی منطبق بر برنامه‌ای مشخص، ظرفیت‌های مردمی را به خدمت گرفته و با ترویج اهداف نظام اسلامی و مبانی دینی، آنها را همراه و هم‌گام خود سازد.

۳-۵- مهندسی فرهنگی

نظام اسلامی، دین محور است و فلسفه‌ی وجودی آن، ریشه در دین دارد هم چنان که مبنای مشروعیت آن، آموزه‌های دینی است. از این جهت ناگزیر است بنا بر ماهیت خود و محوری که حیات و موجودیتش به آن وابسته و تعریف شده، نظام‌سازی‌ها و طراحی ساختاری خود را «دینی» تعریف و سامان‌دهی نماید (جمشیدی، ۱۳۹۶). در این راستا بایستی نظامی را به عنوان محور و اصطلاحاً هسته و مرکز نظام (core system) قرار داده و دیگر نظام‌های عمده و خرد جامعه را بر مدار آنها سازمان‌دهی و سامان‌بخشی نماید. مبتنی بر این داعیه، الگوهای گوناگونی قابل ترسیم و تحقق است که در هر کدام، یکی از نظام‌های اصلی مانند نظام سیاسی یا اجتماعی یا اقتصادی یا حتی نظامی - امنیتی می‌تواند به عنوان نظام محوری و اصلی قرار گیرد. نظام محوری در چارچوب جهان‌بینی اسلامی نمی‌تواند جز نظام فرهنگی باشد چرا که دین با هر تعریفی در این نظام و جزء عناصر سازنده و عمده‌ی آن محسوب شده و همین محوریت جایگاه و نقش دن در فرهنگ، مقتضی آن است که هر نظامی با هویت و ماهیت دینی، آن را در مرکز و کانون سامان‌دهی اجتماعی خود قرار دهد. افزون بر این و در نسبت با جمهوری اسلامی، با لحاظ اسناد بالادستی و آرمان‌های انقلابی و چشم‌اندازهای بلندمدت، درپیش‌گیری چنین نگاهی، اهمیتی دوچندان دارد.

۴-۵- مدیریت راهبردی فرهنگی

مدیریت راهبردی فرهنگی و به‌طور کلی مدیریت راهبردی وابسته به شناخت محیط زمینی و زمانی است و چنین گستره‌ی دیدی برای هر کنش‌گری فراهم نمی‌شود چرا که مستلزم اطلاعات و ابزارهای اطلاعاتی بزرگ‌مقیاس است. نیز، متکی بر دانش و بینشی است که بخشی از آن برآیند جایگاه و نقش فرد در جامعه بوده و کسانی که آن را تصدی می‌کنند امکان بیشتری برای دسترسی و آراستگی به دانش و بینش یادشده دارند. افزون بر این، مدیریت در درون خود، گونه‌ای از تفویض قدرت و مشروعیت اعمال قدرت را تداعی می‌کند که بایستی خاستگاهی در قانون یا عرف یا قرارداد یا طبیعت داشته باشد. وقتی وصف راهبردی به مدیریت افزوده می‌شود سطح اعمال آن ارتقاء یافته و مراتب بالاتری از صاحبان قدرت و اختیار، بایستی آن را تدارک ببینند.

۵-۵- حکمرانی فرهنگی

حکمرانی، در يك معنا تسهیل‌گری و زمینه‌سازی را مد نظر قرار می‌دهد (زارعی، حسنونند، سلمانی سبینی، ۱۳۹۶). در حکمرانی، به سهیم‌سازی کانون‌های تازه‌ی قدرت یا حتی آنها که پیشتر در قدرت، نقش و جایگاهی حاشیه‌ای داشتند توجه می‌شود. اگرچه حکمرانی، از مردم نیز برای مشارکت بیشتر در فرآیندهای مربوط به قدرت و اداره‌ی امور عمومی غافل نیست عملاً کانون‌های ساختاریافته‌ی قدرت مانند سمن‌ها (سازمان‌های مردم‌نهاد) را مورد توجه قرار می‌دهد (سلیمی و مکنون، ۱۳۹۷: ۱۹). کلیدواژه‌ی مشارکت به‌ویژه مشارکت مردم و بانوان که در واحدهای مورد مطالعه‌ی تحقیق حاضر، ملاحظه می‌شود بیان‌گر، نشانه و دال‌هایی برای توجه به این نقش در نظام اسلامی، مبتنی بر اندیشه‌ها و دیدگاه‌های امام راحل (ره) هستند.

۶- نتیجه‌گیری

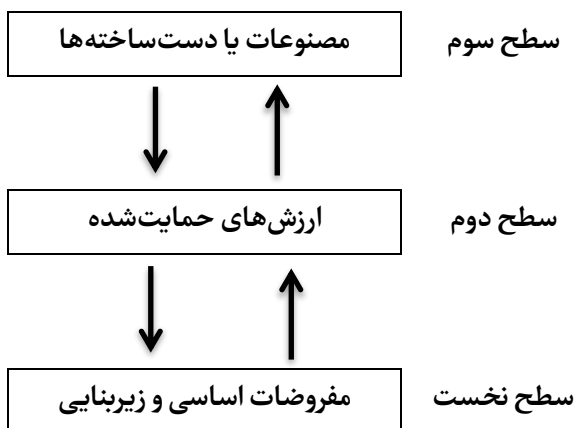
پرسشی که بحث حاضر دنبال می‌کرد از چگونگی حکمرانی نظام اسلامی در حوزه‌ی فرهنگ بود که مقدمه‌ی آن، پرسش از اصل امکان یا ضرورت ورود نظام اسلامی به حوزه‌ی فرهنگ است. بر پایه‌ی بحث‌های پیش‌گفته و نظر به یافته‌های تحقیق که پیش از کدگذاری، به جهت حجم و سیاق عبارات و نوع خواسته‌ها و مطالبات فرهنگی حضرت امام (ره)، دلالت روشن و وافی بر مسئولیت و بلکه تکلیف نظام اسلامی نسبت به حوزه‌ی فرهنگ دارد می‌توان نتیجه گرفت که نقش‌آفرینی نظام اسلامی در حوزه‌ی فرهنگی، به جهت ضرورت و ارجحیت، امری مسلم یا گریزناپذیر است. اقتضای اطلاق ولایت فقیه و مبانی دینی نظام اسلامی، این است که دولت و حاکمیت اسلامی به فرهنگ توجه و آن را هدایت و راهبری نماید. چنین نقشی وابسته به بسط ید نیست یعنی نیاستی نظام اسلامی برای ایجاد شرایط و توان و امکان مداخله در فرهنگ منتظر بماند بلکه به همان اندازه که فقه و آموزه‌های فقهی برای حاکم نظام اسلامی (فقیه)، قدرتی برخاسته از آگاهی علمی به مبانی دینی و مسئولیتی برآمده از نقش فقهی او ایجاد می‌کند در قبال فرهنگ مسئول است. این مسئولیت می‌تواند از آمریت و هشداردهی و آگاهی بخشی تا مداخله و برنامه‌ریزی و اجرای برنامه‌ها در سطوح کلان و خرد را شامل شود. به همین

جهت است که ملاحظه می‌شود امام (ره) دردوره‌ی حاکمیت کمینه‌ی خود نسبت به وضع فرهنگی جامعه‌ی اسلامی احساس مسئولیت نموده و هشدار می‌دهد و حتی درخواست ایجاد ابزار و امکانات برای هدایت این حوزه می‌کند و فرهنگ را نخستین و دارای بیشترین اولویت برای تصدی از سوی فقیه و روحانی معرفی کرده و می‌فرماید: «مملکت صحیح با فرهنگ صحیح راه اصلاح یک مملکتی فرهنگ آن مملکت است؛ اصلاح باید از فرهنگ شروع بشود. دست استعمار توی فرهنگ ما کارهای بزرگ می‌کند؛ نمی‌گذارد جوانهای ما مستقل بار بیایند؛ نمی‌گذارد در دانشگاه جوانهای ما درست رشد بکنند. اینها را از بچگی یک طوری می‌کنند که وقتی بزرگ شدند، اسلام هیچ و آنها همه، همه چیز. اگر فرهنگ درست بشود، یک مملکت اصلاح می‌شود. برای اینکه از فرهنگ است که در وزارتخانه‌ها می‌رود؛ از فرهنگ است که در مجلس می‌رود؛ از فرهنگ است که کارمند درست می‌شود. شما یک فرهنگ مستقل درست کنید یا بدهید ما درست کنیم، شما می‌ترسید از امریکا، می‌ترسید از دیگران، بدهید ما درست کنیم؛ اختیار فرهنگ را دست ما بدهید» (بیانات در آغاز دوس حوزه ۱۳۴۳/۰۶/۱۸).

نکته‌ی دیگر اینکه نقش‌آفرینی نظام اسلامی در حوزه‌ی فرهنگ، محدود به انتخاب یکی از آنچه توصیف و تعریف شد یعنی مدیریت یا مهندسی یا حکمرانی یا سیاست‌گذاری نیست بلکه دو عنصر «بسط‌ید» و «وضعیت فرهنگی جامعه» در انتخاب یک یا ترکیبی از آنها، دخالت دارد. ظاهراً و نظر به حضور دین در حوزه‌ی فرهنگ، اگر راهبری آن از سوی اراده‌ی حاکم یا مدیریت امور عمومی جامعه به‌گونه‌ای باشد که این گوهر اصلی فرهنگ، آسیب ندیده یا زمینه‌ی اجرای وظایف و مسئولیت‌های خود را از طریق متولیان مربوط داشته، دیگر بخش‌های موثر در زایش و رشد و تعالی فرهنگ مانند عرف، جریانی خلاف و در تعارض با آن جوهره نداشته باشند و ضمناً بسط‌یدی هم فراهم نباشد نقش‌هایی چون مهندسی فرهنگی اولویت و ارجحیت می‌یابد اما نقش‌هایی چون مدیریت و سیاست‌گذاری که لازمه‌ی انجام آنها، کاربست قدرت و ابزارهای اداری چون قانون‌گذاری و بکارگیری نیروهای نرم و سخت است منوط و محوّل به فراهم‌سازی آنها و بسط‌ید می‌شود. در این صورت نظام اسلامی هر قالبی که اقتضای پیش‌شرط‌های پیشین باشد را اولویت و ارجحیت داده و همانند سامانه‌ای هوشمند بایستی پیوسته، محیط درونی و بیرونی را پایش نموده و متناسب با اقتضای آن، ابزاری برای راهبری فرهنگی جامعه برگزیند. این یافته به یافته‌های پژوهش باقری‌فرد، توکلی و الوانی (۱۳۹۵) نزدیک است که در باب

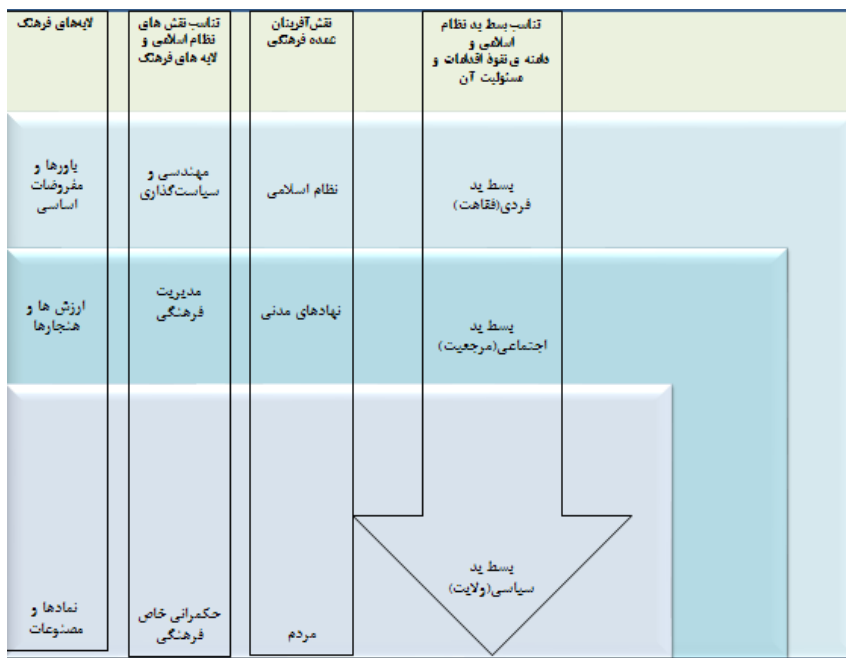
خط‌مشی‌گذاری فرهنگی در نظام اسلامی انجام شده و آن را «هوشمندانه» توصیف می‌کنند. در این رویکرد، ایفای «فرانقش فرهنگی»، بیش از حکمرانی فرهنگی گویا و دلالت‌گر است. «فرانقش»، گرده‌برداری لفظی از حوزه‌ی مدیریت است که در یک معنا، عمدتاً بر نقش‌آفرینی اختیاری برای افزایش اثربخشی سازمان دلالت دارد (سلیمی، بخشعلی‌زاده، انبساطی رودبرده: ۱۳۹۶، ۱۵۰). در تحقیق حاضر، این سازه‌ی مفهومی برای دلالت بر نقش‌آفرینی هوشمندانه، گزینش‌گر و اقتضاء‌محوری دلالت دارد که از سوی نظام اسلامی اعمال شده یا بایستی اعمال شود. فرانقش، مشروعیت‌دار و مشروعیت‌بخش توزیع نقش‌هاست. فرانقشی، نقش‌آفرین را در نقشی خاص و محدود قرار نمی‌دهد بلکه امکان و قابلیت و گاهی الزام و ضرورت آن را فراهم می‌کند که نظام اسلامی چه در وجه حقیقی و چه در وجه حقوقی، با شناسایی نقش‌های ممکن و مورد نیاز، آن را شناسانده، وجه‌کفایی یا عینی آن را مشخص نموده و در صورت بلا‌تصدی ماندن، زمینه‌ی تصدی آن را مشخصاً یا با تفویض فراهم نماید. این یافته متناسب با یافته‌ای است که پورعزت، الوانی، خنیفر و هاشمی (۱۳۹۵) در تحقیق خود روی متن نهج‌البلاغه به آن رسیده‌اند و با توجه به اینکه نهج‌البلاغه یکی از منابع سیاست‌گذاری در نظام اسلامی است چنین تناسبی قابل دفاع است.

نکته‌ی آخر اینکه فرهنگ، مفهومی انتزاعی است اما برای ساده‌سازی فهم آن، لایه‌ها و سطوحی را ترسیم کرده‌اند. در یک لایه‌بندی مشهور، شاین (۱۳۸۳: ۳۷) چنین الگویی را ترسیم کرده است:



پایه‌ریزی الگوی حکمرانی فرهنگی در نظام اسلامی با بهره‌گیری از ادبیات اداره‌ی امور عمومی فرهنگی،

یافته‌های برآمده از سیره‌ی امام خمینی(ره) و بحث‌هایی که نسبت به فرهنگ وجود دارد به شرح زیر می‌تواند باشد:



شکل ۲: الگوی حکمرانی فرهنگی در نظام اسلامی

۷- منابع

- [1] الوانی، س، و عزیززاده ثانی، م. (بدون تاریخ). تحلیل بر کیفیت حکمرانی خوب در ایران. فصلنامه مطالعات مدیریت، ۲۳-۱.
- [2] بارکر، ک. (۱۳۸۷). مطالعات فرهنگی (نظریه و عملکرد). (م. ف. حمیدی، مترجم) تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی واجتماعی.
- [3] باقری فرد، م، توکلی، ع، و الوانی، س. (۱۳۹۵). سازوکارهای تاثیرگذاری دین در فرآیند سیاست‌گذاری فرهنگی (با تاکید برمرحله تدوین). دین و ارتباطات، ۳۷-۵.

- [4] پورعزت، ع، الوانی، س، خنیفر، ح، و هاشمی، ص. (۱۳۹۵). تدوین الگوی رفتاری کارگزاران در حکمرانی مطلوب از دیدگاه امام علی (ع) بر اساس متن نهج البلاغه. مدیریت منابع در نیروی انتظامی (۱۴)، ۱۰۲-۶۵.
- [5] پهلوان، ج. (۱۳۸۸). فرهنگ و تمدن. تهران: نشر نی.
- [6] جاسبی، ج، و نفری، ن. (۱۳۸۸). طراحی الگوی حکمرانی خوب بر پایه نظریه سیستم های باز. فصلنامه علوم مدیریت ایران، ۱۱۷-۸۵.
- [7] جمشیدی، م. (۱۳۹۶). سیاست برتر از حکومت: مبانی و چیستی حکمرانی خوب در اندیشه سیاسی علامه صدر. پژوهش حوزه (۵۲)، ۱۵۹-۱۵۴.
- [8] حسینی تاش، س، و واثق، ق. (۱۳۹۳). حکمرانی خوب و ارائه حکمرانی شایسته: بررسی و شاخص های این دو از دیدگاه امیرالمومنین علی علیه السلام. اسلام و پژوهش های مدیریتی، ۲۸-۷.
- [9] درخشه، ج، و موسوی نیا، س. (۱۳۹۷). مولفه های حکمرانی شایسته در سیره حکومتی پیامبر اسلام (ص). پژوهش های علم و دین (۱۹)، ۲۸-۱.
- [10] درزی، ق، و صدربه، پ. (۱۳۹۴). نگرشی میان رشته ای به حکمرانی خوب؛ زمینه مندسازی حکمرانی خوب در قرآن و نهج البلاغه. النهج (۴۶)، ۱۲۶-۱۰۳.
- [11] رستمیان، م. (۱۳۷۸). جنبه فقهی حکومت از منظر امام خمینی (ره) و دیگران. موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، در، امام خمینی (ره) و حکومت اسلامی: شرایط، وظایف و اختیارات ولایت فقیه (ص. ۳۵۶-۳۳۱). تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- [12] رضائی، ح، و توحیدفام، م. (۱۳۹۷). نسبت سنجی الگوی حکمرانی خوب و مردم سالاری دینی با تاکید بر شاخص های حاکمیت قانون، مشارکت و پاسخگویی). راهبرد (۲۷)، ۸۹، ۶۵-۳۵.
- [13] زارعی، م، حسنوند، م، و سلمانی سبینی، م. (۱۳۹۶). مفهوم حکمرانی تنظیمی. جستارهای حقوق عمومی، ۱۴۸-۱۲۴.
- [14] زهیری، ع. (۱۳۹۴). نسبت سنجی بوم شناسانه الگوی حکمرانی خوب. علوم سیاسی، ۱۱۱-۸۷.
- [15] سلیمی، ج، و مکنون، ر. (۱۳۹۷). فراتحلیل کیفی پژوهش های علمی ناظر بر مساله حکمرانی در ایران. مدیریت دولتی (۱۰)، ۳۰-۱.
- [16] سلیمی، س، بخشعلی زاده، د، و انبساطی رودبرده، آ. (۱۳۹۶). رابطه فلسفه اخلاقی و رفتار فرانش کارکنان. اخلاق در علوم و فناوری، ۱۵۴-۱۴۹.

- [17] شاین، ا. (۱۳۸۳). مدیریت فرهنگ سازمانی و رهبری. (ب. فرهی بوزنجانی، و ش. نوری نجفی، مترجم) تهران: سیمای جوان.
- [18] شریعتمداری، ج. (۱۳۷۴). شرح و تفسیر لغات قرآن کریم بر اساس تفسیر نمونه. بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- [19] عیوضی، م، و مرزبان، ن. (۱۳۹۵). بررسی مولفه های حکمرانی خوب از منظر امام خمینی (ره). مطالعات سیاسی جهان اسلام، ۱۳۷-۱۱۷.
- [20] مدرسه حکمرانی شهید بهشتی. (۱۳۹۶). مطالعات توجیهی تأسیس مدرسه حکمرانی. تهران: دانشگاه عالی دفاع ملی.
- [21] معین، م. (۱۳۸۱). فرهنگ فارسی معین. تهران: آدنا؛ کتاب راه نو.
- [22] مفتاح، م، قاسمی، غ، و کردنژاد، ن. (۱۳۹۴). امکان سنجی اجرای نظریه حکمرانی خوب در جوامع اسلامی با تاکید بر جمهوری اسلامی ایران. پژوهش تطبیقی حقوق اسلامو غرب، ۱۷۵-۱۵۱.
- [23] مکنون، ر، سلیمی، ج، و بهرامی. (۱۳۹۳). فراتحلیلی بر آسیب شناسی برنامه های توسعه در ایران. راهبرد اقتصادی، ۱۶۷-۱۳۷.
- [24] میدری، ا، و خیرخواهان، ج. (۱۳۸۳). حکمرانی خوب، بنیان توسعه. تهران: مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی.
- [25] میراحمدی، م، و میراحمدی، ع. (۱۳۹۷). جایگاه دانش سیاسی و مدیریت در علوم حکمرانی. چشم انداز مدیریت دولتی (۹)، ۴۳-۶۶.
- [26] نقشه مهندسی فرهنگی کشور. (۱۳۹۲). تهران: روزنامه رسمی.
- Schmitt, T. (۲۰۱۱). Cultural Governance as a conceptual framework از Max Planck Institute for the Study of Religious and Ethnic Diversity: http://www.geographie.uni-erlangen.de/docs/tschm_public_work-paper_Cultural-Governance.pdf
- Williams, R. (۱۹۷۶). Keywords: A Vocabulary of Culture and Society. Glasgow: Fontana Paperbacks.
- THE ARTS AND CANADA'S CULTURAL POLICY. (1999). Retrieved from http://www.parl.gc.ca/Content/LOP/researchpublications/933-e.htm#*txt
- Bevir, M. (۲۰۱۳). Governance: A very short introduction. Oxford, UK.: Oxford University Press.

MOON, M. (۲۰۰۱). CULTURAL GOVERNANCE: A Comparative Study of Three Cultural Districts. ADMINISTRATION و SOCIETY (۳۳). ۴۳۲-۴۵۴، ۴

Srakar, A., Čopič, V و Portolés, J. (۲۰۱۴). Literature review on CuLturaLGovernanCe and Cities از بازیابی <http://dx.doi.org/۱۰,۶۰۳۵/Kult-ur>. ۲۰۱۴, ۱, ۱, ۸

thecanadianencyclopedia, online. (n.d.). Retrieved from

<http://www.thecanadianencyclopedia.com/articles/cultural-policy#SEC819070>